نامزد بازی

سفره مردم

آقای کت و شلواری با تلفن جادویی

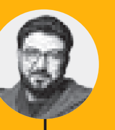

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

آقای کت وشلواری از شاسی بلندش پیاده شد، سلام وصلوات بود که به آسمان می رفت، دو میش زبان بسته را پیش پایش حلقوم بریدند، مردکت وشلواری راروی دوش منوچهر گنده از حیاط مسجد رد کردند، مرد علامت پیروزی نشان می داد، چند جوان عکاس در قاب های مختلف از او عکس گرفتند. «صل علی محمد/ناجی ما خوش آمد» از دهان یکی از کیف کش ها به آسمان رفت، مردم بی حوصله و بی رمق جواب دادند.

آقای کت وشلواری پشت تریبون رفت، اول از روستا و مردم غیورش تعریف کرد و گفت: من نماینده آقای رئیس جمهور آینده هستم، آمده ام تا مشکلاتتان را امروز حل کنم، هر مشکلی داشته باشید را حل می کنم، همین امروز.

دهان اهالی روستا باز مانده بود، آقای کت وشلواری گفت: یکی یکی مشکلاتتان را بگویید تا الساعه جمعشان کنم.

پیرمردی جمعیت را شکافت و جلو آمد: نان نداریم. گندم و آرد خوب نمی آید.

آقای کت وشلواری رو به کیف کشش گفت: شماره رئیس شورای آردونان رابگیر. کیف کش شماره ای را گرفت و داد به آقای کت و شلواری. آقای کت وشلواری صدابلندکرد: پدرسوخته مگر این روستا مسخره تو هستند که این جوری بهشون آرد بد و کم میدی؟ آرد خوب براشون میاری وگرنه دکتر رئیس جمهور بشه چیقت رو چاق می کنه! حواست باشه! همین فردا یه تریلی آرد خوب ورمیداری میاری! بعد قطع کرد رو به پیرمرد: حله باباجان؟

پیرمرد چشم هایش از اقتدار برق زد. کیف کرد و گفت: خدا پدرت رو بیامرزه.

آقای کت وشلواری رو به جمعیت کرد: دیگه! مشکل بگید!

زنی با شکمی ورم کرده جلو آمد: درمونگاه نداریم. دکتر نداریم. هربار میریم شهر. مرد کت وشلواری دستش را به نشانه بسه فهمیدم بالا آورد رو به کیف کش: دکتر صبوری رو بگیر!

کیف کش چند تا دکمه فشار داد: خدمت شما

-الو دکتر جان، ازت گله دارم، مشتی روستای دهشید پزشک و درمونگاه نباید داشته باشه؟ توضیح نمی خوام همین فردا مصالح میاری اعتبارشم من میدم بیا اینجا یه درمونگاه بزرگ درست کن، چند تا پزشک متخصص بیار. پزشک زنان هم حتما. نمیاد؟ غلط می کنه. پروانه شو باطل می کنم. بگو هررر چی حقوق خواست میدم فقط بیاد.

بعد رو به زن کرد: حله آبجی؟ همین فردا شروع می کنند، تموم شد خودت روبانشو ببر افتتاح کن. حالا اسم تربچه ات چی هست؟

زن شرمگین گفت: غلام شماعباس. آقای کت وشلواری گفت: به دنیا که اومد یه پراید پیش من هدیه داره، زن از ذهنش گذشت جاری اش خدا کند عقب جمعیت شنیده باشد، ممنون گفت و پشت چشم نازک کرد.

مشکلات یکی یکی مطرح و تلفنی حل می شد. آقای کت وشلواری از سر پا ایستادن خسته شده بود، چشمکی به کیف کش زد و کیف کش صدا بلند کرد: آقای مهندس مشکلات بقیه روستاها هم مونده، ظهره، صلاح بدونید اونجا هم سری بزنیم.

آقای کت وشلواری گفت: باشه رفتیم. بعد همین طور که از سکو پایین می آمد پسرکی جلو رفت و گفت: آقا آقا... کیف کش پسرک را عقب زد و آقای کت وشلواری گفت: کاری اش نداشته باش. بذار حرفشو بزنه. این مردم هم سفره ما هستن.

پسرک از گارانتی شدن خوشش آمد بعد صدا صاف کرد و گفت: روستای ما اصلا موبایل آنتن نمیده. این مشکلم حل کنید.

آقای کت وشلواری بالای موبایلش را نگاه کرد، نو سرویس. تمام روستا نرم لبخند زدند. آقای کت وشلواری پیشانی اش غرق عرق شد. شاسی بلند پیچ و خم جاده خوابیده در شکاف تپه ها را چاک می داد و می رفت.

عکس آقای رئیسی گوشه میدان روی بنری خاک گرفته لبخند می زد.

اول شخص

خیابان چراغ برق/ تابستان ۱۲۸۷

یادی از شیخ احمد تربتی، معروف به سلطان العلمای خراسانی، مشروطه خواه و روزنامه نگارخراسانی

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

خودش تربت حیدریه بود، دلش تهران. علی الظاهر، طلبه سر به راهی بود، اما بیش از درس و بحث در حجره های حوزه، بی تاب مسائل سیاسی روز بود. آخرش هم حریف دلش نشد، جمع کرد آمد تهران. ادامه تحصیل بهانه بود. آمده بود آستین بالا بزند بیاید میانه میدانی که مشروطه طلبان از مدت ها پیش با خون و خرد خود به دادخواهی آمده بودند. زبان صریح و بی پروای شیخ احمد را امثال مرحوم دهخدا و میرزا جهانگیرخان شیرازی و محمدرضا مساوات خیلی خوب می فهمیدند. برای همین هم بود که ۲۳ اردیبهشت ۱۲۸۶، مدیرنشریه فوائدعامه از شیخ احمد خواست بیاید برایش بنویسد. حالا انبوه فریاد و حرف های ناگفته شیخ احمد، از پشت سد سکوت بر صفحه سفید نشریه جاری می شد. با همان مختصر حق التحریر روزنامه هم یک اتاق محقر در خیابان چراغ گاز یا چراغ برق سابق اجاره کرد و دو سه ماه بعد، وسط خرماپزان سال ۱۲۸۶، از همان چند متر سرپناه کوچک، نخستین شماره از روزنامه مستقلش را با عنوان «روح القدس» بیرون داد. روزنامه ای در قالب چهار صفحه به قطع ۶/۵*۱۱ با چاپ ژلاتینی که دوشنبه ها چاپ می شد و بعدتر به قول خودش، چهارشنبه ها توقیف می شد! قیمت اشتراک سالیانه اش در تهران دوازده قران بود، در ولایات هفده قران، در روسیه پنج منات و در دیگر ممالک ۱۰فرانک! یک سرمقاله دو صفحه ای داشت و توی باقی صفحات از اخبار و راپورت های شهری و ترجمه مطالب روزنامه های قفقاز می آورد. اما آنچه آخرکار دستش داد، همان سرمقالات جنجالی بود که هربار با بیانی گزنده، از تقابل حاکمیت استبدادی با اسلام می نوشت. از تئوری مردم سالاری دینی در قالب تفکر اسلامی می‌گفت و گاهی، شخص محمدعلی شاه را مستقیما مورد حمله قرار می داد: «خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده، چشم بازکرده، نظری به دولت خود و باقی دولت ها بنمایی، آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه خود خارج شده، مشغول قصابی گشته اند؟...» یک سالی از قلم فرسایی تند و تیز شیخ احمد در اتاق کوچک خیابان چراغ گاز می‌گذشت. حالا دیگر او نه شیخ احمد تربتی که شیخ احمد روح القدس بود! روزنامه اش حسابی جنجال به پا کرده بود و از صفحات آتشینش بوی باروت می آمد. تابستان ۱۲۸۷ بود که شیخ احمد داشت با عمویش شماره های ۲۷ روزنامه روح القدس را بسته بندی می‌کرد. دوم تیر بود. یک سه شنبه ای که قرار بود فردایش شماره تازه ای منتشر شود. نخ کشی های بسته های روزنامه هنوز تمام نشده بود که صدای سم اسب های سواره نظام، شیخ احمد و عمویش را به پشت پنجره های اتاق کشاند. کرور کرور سرباز اسلحه به دوش بود که به سمت مجلس در حرکت بود. آخرین گلوله نخ در دستان خشم آلود شیخ، فشرده می شد. دسته روزنامه ها را رها کرد رفت سراغ گنجه. گلوله نخ را بی اختیار گذاشت توی جیبش، دوقبضه سلاح گرم را که برای محافظت از خود توی اتاق نگهداری می‌کرد، برداشت. تفنگ ورندل را داد به عمویش، تفنگ مکنزی سال خورده را انداخت روی شانه اش، گفت: «دیگر دوره نوشتن تمام شده! بیا میرزا جواد. این همان روزی است که منتظرش بودیم!» بعد هم سرازیر شدند سمت خیابان. ایستادند برابر سیل قزاق های مستی که بی محابا به سمت مجلس می تاختند. آن وقت اسلحه اش را رو به آسمان گرفت و رو به قزاق ها فریاد زد: «کجا؟ مگر این مملکت صاحب ندارد!» حالا دیگر دسته قزاق ها برابر شیخ احمد آرایش نظامی گرفته بودند.

سردسته قزاق ها جلو آمد پرسید: «تو کی هستی که می خواهی از اجرای حکم اعلی حضرت جلوگیری کنی!» -«یک بنده خدا! شاهی که با رعیت جنگ کند ازگردنه‌گیر بدتر است!» و بعد صدای شلیک هوایی شیخ احمد، میدان رجزخوانی را به یک جنگ تمام عیار تبدیل کرد! یک قزاق از اسب به زمین افتاد و بعد از آن وقتی تیرِ دومِ شیخ، در گلوی اسلحه‌گیرکرد، گله قزاق ها، حلقه محاصره را تنگ ترکردند و یک نفر فریاد زد: «دستگیرش کنید! او را زنده می خواهیم!»

آن آخرین شماره روزنامه روح القدس هرگز به چهارشنبه های توزیع و توقیف نرسید و همان طوری که شیخ را با دست های بسته به سمت امارت شاه می‌کشاندند، کاغذهای روزنامه از پنجره تحریریه به خیابان می بارید. سربازها در کف خیابان چراغ گاز، آتش بازی به راه انداخته بودند و بوی دود و خاکستر حتی زمانی که دیگر خیلی از معرکه دور شده بود، به مشام شیخ می رسید. روی پیراهن سفیدش رد همان چکمه هایی بود که حالا داشت روی روزنامه ها، پایکوبی می‌کرد. به جز آن چند قزاقی که مأمور انتقال شیخ احمد و عمویش به سمت باغ شاه بودند، باقی سربازها راه مجلس را پیش گرفتند تا بهارستان را به خاک و خون بکشند. شیخ احمد به سوی همان مسلخی کشیده می شد که بعدها میرزا جهانگیرخان در آن به شهادت رسید. او زیر درختان همان باغی شکنجه شد که ملک المتکلمین زخم می خورد. هنوز زبری گوله نخ بسته بندی را در جیب هایش حس می‌کرد. رد قلم بر سرانگشت هایش سرخ بود و چشم هایش نه از شکنجه ها، که از تورق روزنامه به خون نشسته بود. روزی که آمد تهران می دانست این راه، بوی خون می دهد و حالا نه از سنگینی زنجیرها برگردنش، که از رویارویی با ظلم آشکار زمانه، به ستوه آمده بود. شلاق ها هریکی که بر تنش می نشست، تیشه ای به ریشه استبداد شاه بود. روایت ها درباره چگونگی قتل او مختلف است. یکی می‌گوید خفه اش کردند، یکی می‌گوید به چاه انداختند، یکی می‌گوید مثله اش کردند. اما آنچه در تمام روایت ها یکی است، تاریخ شهادت است: دوم تیر ۱۲۸۷. درست سه سال پس از آن روزی که از تربت به تهران آمد تا فریاد آزادی خواهی باشد.

طرح: رضا جنگی

درباره روزنامه روح القدس

روزنامه «روح القدس» در مجموع، ۲۸ شماره در طول یازده ماه منتشر شد. هر شماره در روز دوشنبه در قالب چهار صفحه، به قطع ۶/۵ × ۱۱ با چاپ ژلاتینی به چاپ می رسید و دو روز پس از چاپ، از کتابخانه شرافت توزیع می شد. قیمت اشتراک سالیانه این نشریه در تهران دوازده قران، در ولایات هفده قران، در روسیه پنج منات و در دیگر ممالک ۱۰ فرانک، قیمت یک شماره ۱۰۰ دینار، و قیمت اعلانات هم سطری یک قران بود. هر شماره، شامل یک سرمقالهٔ دوصفحه ای و گاه بیشتر، با محتوای سیاسی و انتقادی بود. در دیگر صفحات هم اخبار، راپورت شهری و ترجمه مطالب روزنامه های قفقاز می آمد. با این همه، بیشترین مطالب روح القدس، مقاله های سیاسی و انتقادی با تمرکز بر اوضاع مرکز و سیاست ملی بود و جنبه خبری و توجه به مسائل شهرستان ها در آن چندان به چشم نمی آمد.

هنر روز

قال الغَلابي: وسألتُهُ عَنِ الحِلمِ، فَقالَ: هُوَ أَن تَملِكَ نَفسَكَ وتَكظِمُ غَيظَكَ، ولا يكونُ ذلكَ إلّا مَعَ القُدرةِ.

غلابی می‌گوید: از امام هادی(ع) درباره بردباری پرسیدم، فرمودند: بردباری آن است که خویشتن دار باشی و خشم خود را فرو خوری و این جز هنگام قدرت نیست.

مقصد الراغب: ص ۷۴

طرح: حامد مقروری

شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR
شنبه
سال شانزدهم
۰۲ تیر ۱۴۰۳
۱۵ ذی‌الحجه ۱۴۴۵
شماره ۴۲۴۵
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

۳۹٪ رطوبت هوا ↓ ۲۱° ↑ ۳۲°

صبح ۲۸ ظهر ۳۲

عصر ۳۱ شب ۲۴

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۳:۲۸ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۹:۱۸
غروب آفتاب ۱۸:۵۲:۲۸ ● اذان صبح فردا ۰۲:۲۶:۲۴
اذان مغرب ۱۹:۱۳:۵۴ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۴:۴۲

کارتون شهر

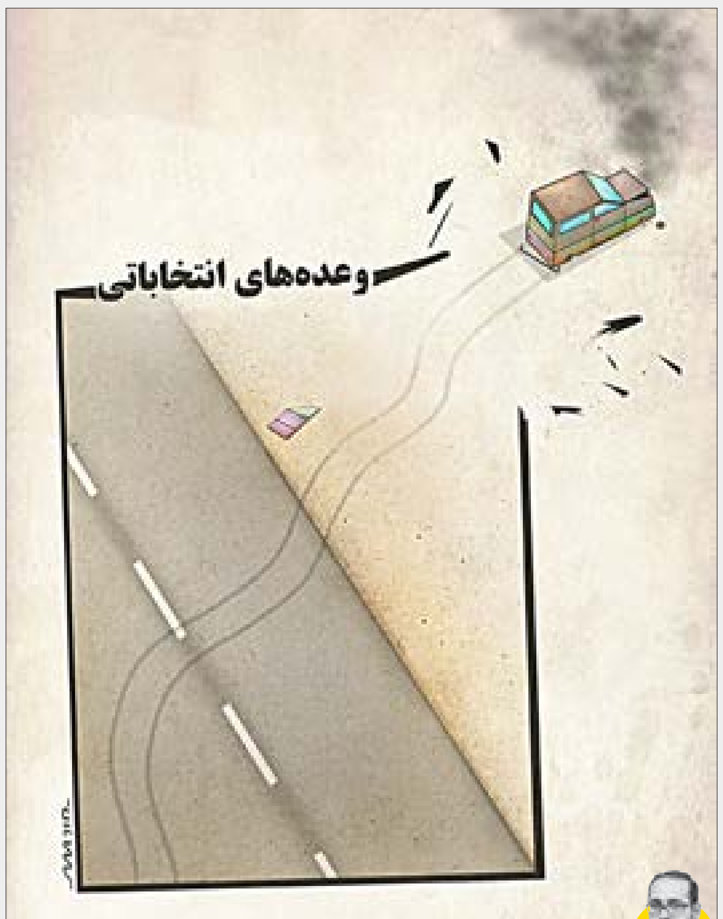

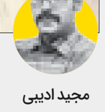

مجید ادیبی

بدون شرح...

کوچه

ضرورت تأسی به سیره امام هادی(ع)

در انتخابات، جدال ممنوع، مناظره کنید!

غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

«جدال، دوستی قدیمی را تباه می کند و پیوند اعتماد را می گشاید و کمترین چیزی که در آن است، غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی است.» این جمله را دوباره هم بخوانید و بخوانیم همه مان. این فقط یک جمله حکیمانه نیست بلکه حکمتِ به حدیث درآمده است از زبان امام هادی(ع) که امروز به برکتِ میلادِ حضرتش، عید شده است. بخوانیم و بخوانند نامزدهای محترم ریاست جمهوری و هوادارانشان که از مرز هیجان به وادی عصبانیت می رسند و جغرافیای اخلاق را پشت سر می گذارند. نمی خواهم فهرست کنم بداخلاقی ها را. خود مردم می دانند فقط می خواهم به عنوان عیدی، به برادران و خواهران فعال در حوزه انتخابات، این حدیث را هدیه کنم تا از زبان هدایتگر الهی خویش امام علی النقی(ع) بخوانند و از جدالی که «بالتی هی احسن» نیست حتما اجتناب کنند که این خود اجتناب از محارم ا... است. تمسخر دیگران، حرام است. تخریب و تحقیر در شمار گناهان کبیره است. مراقبت کنیم از ایمان خویش و در مسیر تندبادهای هیجانی و آتش فشان عصبانیت قرار ندهیم گوهر قیمتی باور خویش را. به این طرف نکته درس آموز هم توجه داشته باشیم که مسخره کردن دیگران، اول خودمان را می شکند چه امام هادی(ع) به صراحت می فرمایند: مسخرگی، تفریح سفیهان و هنر جاهلان است. جاهلان اند که زبان به تمسخر دارند. بی خردان اند که دندان هایشان به عصبانیت بر هم چفت می شود. اهل معرفت و تربیت یافتگان به عقلانیت، اما رفتار خویش را با نظام تربیتی خویش تراز می کنند. در شناخت جامعه بر پایه مطالعه و سنجش استانداردها تأکید دارند. نوع نگاه و اعتماد و بی اعتمادی خود را به تربیت امامت، نظام می دهند. این هم یک بایستگی در زیست اجتماعی است که امامِ هدایت و روشنگری، حضرت هادی(ع) بدان آدم ها را دلالت می فرمایند: إذا كانَ زَمانٌ، العَدلُ فيهِ أغلَبُ مِنَ الجَورِ فَحَرامٌ أن تَظُنَّ بأحَدٍ سُوءاً حتّى يعلَمَ ذلكَ مِنهُ. وإذا كانَ زَماناً، الجَورُ أغلَبُ فيهِ مِنَ العَدلِ فليسَ لأحَدٍ أن يظُنَّ بأحَدٍ خَيراً ما لَم يعلَمْ ذلكَ مِنهُ، هرگاه روزگاری بود که عدالت در آن بر ستم غالب باشد، حرام است که به کسی گمان بد بری، مگر اینکه بدی او بر تو معلوم شود و هرگاه روزگاری بود که در آن بیداد بر دادگری غالب باشد، هیچ کس نباید به کسی گمان نیک برد، مگر اینکه خوبی او بر وی معلوم شود. این را اصحاب تردید حتما توجه کنند. وقتی صندوق رأی، حَکم می شود، نباید از رأی دادن روی گرداند. این ادبار به امروز و فردای خویش است. سرتافتن از احقاق حقی است که بر ذمه و البته برای ماست. گوش به گفته های یأس آلود ندهیم. به قامت رعنای امید نگاه کنیم که با حضور مردم، قد می کشد. ایران برای پیشرفت و موفقیت، به امیدی در افزایش نیاز دارد. این هم با حضور حداکثری مردم محقق می شود. دریغ نکنیم از حضور. این حضور می تواند به غیبت بدی ها و ناهمدلی ها و قهر ها بینجامد. ان شاءا...